

مطالب ذیل مقاله ای است که توسط

حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی در پاسخ بهسوالاتی پیرامون مسأله ولایت ، وصول به مقام ولایت ، حجیت فعل ولی خدا ، خطا و اشتباه در افعال و کردار ولی خدا و ... تقریر یافته است ، که ما عین سوال و جواب را حضور شما عزیزان تقدیم می نماییم .

بسم الله الرحمن الرحيم

حضرت علامه طهرانی رضوان الله علیه در کتاب روح مجرد صفحه ۱۹۶ بعد از اثبات ولایت جناب سید هاشم موسوی حداد رضوان الله تعالی علیه فرموده اند: فعل اولیاء خدا حجت است، در این باره سؤالاتی به ذهن متبادر می گردد لطفا جواب آنها را بفرمائید. ۱- مقام ولایت چه نسبتی با مقام امامت دارد و آیا غیر از ائمه معصومین علیهم السلام کسی دارای این مقام می تواند باشد؟

۲- آیا بعد از رسیدن به این مقام ممکن است خطائی از شخص ولی سر بزند؟ و یا فعل وی با فعل امام معصوم در تعارض باشد؟

۳- آیا این افراد که از آنها به اولیای خدا اطلاق می شود در زمان ائمه معصومین علیهم السلام هم بوده اند و نسبت ولایت آنها با مردم و شخص امام معصوم علیه السلام چگونه بوده است؟

۴- راه تشخیص یک چنین فردی چگونه است؟

\*

جواب سؤال اول:

بسم الله الرحمن الرحيم

مفهوم ولایت نسبت به امامت از نظر منطقی عام و خاص مطلق است . بدین معنی که لازمه امامت ، تحقق ولایت است لا بالعکس . برای روشن شدن مطلب ابتداءً به تعریف و توضیح ولایت می پردازیم : در مصباح المنیر ولی مانند فلس را به معنی قرب دانسته است و نیز در صحاح اللغه

گفته است كُلُّ مِمَّا يَلِيك، ای مما یقاربک و ولی به کسی گفته می شود که امر شخص دیگری را متکفل شود در اقرب الموارد گوید: الوَلِيُّ حصول الثانی بعد الاول من غیر فصل، وکی الشَّيء و علیه ولایة و ولایة یعنی مستولی و مسلط بر آن شیء شد و از این باب است والی بلد. در مجمع البحرین گوید: اولی الناس بابراهم، یعنی أَحَقُّهُمْ به و اقربهم منه، من الوَلِيُّ و هو القرب، نزدیک ترین افراد به ابراهیم و برحق ترین آنها نسبت به ابراهیم که این معنی از ولی یعنی قرب است. بررسی معنی لغوی ولایت در آیه شریفه که می فرماید: «إِنَّمَا وَلِيكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» «اینست و جز این نیست که صاحب اختیار شما خداست و رسول او و آن کسانی که ایمان آوردند که در حال نماز و رکوع بر فقرا انفاق می کنند» که از شیعه و سنی مصداق این آیه را امیرالمؤمنین علیه السلام می دانند. بنابراین ولایت هم نسبت به پروردگار بر بنده صادق است زیرا او از رگ گردن به انسان نزدیکتر است « وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ » و نیز زمام امور حیات و ممات انسان بدست اوست، که می فرماید: « بیده ملکوت کُلُّ شیء » و هم نسبت به بنده بر پروردگار صادق است که: المؤمن ولی الله و یا در شهادت می گوئیم: أَشْهَدُ أَنْ عَلِيًّا وَلِيُّ اللَّهِ. که در اینجا به معنای قرب و نزدیکی بنده است با خدا نزدیکی خاصی که هیچ شائبه ترکیب غیر در آن راه ندارد.

و لذا در لغت چنین گفته اند: الولاية حصول الشئین بحيث لیس بینهما ما لیس بینهما. ولایت یعنی بین دو چیز چنان قرب و مؤالفت صورت پذیرد که چیزی خارج از وجود آنان در میان نباشد. در نتیجه این قرب که لازمه وحدت است آثار شیء در ولی تجلی می نماید و چون عبد در مقام عبودیت به این مرتبه از قرب برسد بواسطه غلبه جنبه علی در حضرت حق ذات عبد متحوّل و متغیر به آثار و ظهورات ذات پروردگار می شود و این مسأله معنا و مفهوم حدیث قدسی معروف است که می فرماید: ما یتقرب الی عبد بشیء احب الی مما افترضته علیه فکنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و لسانه الذی ینطق به و یده الذی یأخذ به... هیچ عمل و کرداری که بنده مرا به من نزدیک کند در نزد من بهتر از تکالیف و دستورات شرعیه نمی باشد پس در صورتی که بنده من قیام به آنها کرد من گوش او می شوم و چشم و زبان و دست و... خواهم شد. در این صورت است که اعمال و گفتار و تفکر ولی خدا از کیفیت و صبغه بشری خارج شده و به صبغه الهی و جوهر ربوبی در خواهد آمد. و نیز در حدیث قدسی شریف می فرماید: عبدی

اطعنی حتی اجعلک مثلی فانما اقول کن فیکون و تقول لشیء کن فیکون. بنده من فقط مرا عبادت کن و در تحت انقیاد من درآی تا ترا همانند خویش گردانم. من به چیزی چون گویم موجود شد، وجود پیدا می کند و تو نیز اگر بگوئی: باش، خواهد بود. ولایت از ناحیه عبد و از ناحیه پروردگار این حقیقت و معنای ولایت است، پس ولایت بمعنای سلطه و سیطره و هیمنه و حکومت نیست بلکه بمعنای نزدیکی و قرب است، الا اینکه این تقرب در طرفین بنده و پروردگار به دو صورت با حفظ اصل حقیقت و ریشه آن ظهور پیدا می کند.

ولایت از ناحیه عبد که همان فناء ذات عبد در ذات پروردگار است موجب استجلاب و استجذاب نفحات جمالیه و بارقه های اسماء و صفات کلیه حق بر قلب بنده است و همین ولایت از ناحیه پروردگار به معنای افاضه رشحات آثار جمال و جلال بر قلب و ضمیر بنده است و سلب اختیار و اراده او و جایگزینی اراده و مشیت خود بجای آنست، که در این صورت بنده قادر بر انجام اموری که از شئون اراده و اختیار حضرت حق است خواهد بود. ابن فارض عارف عظیم الشان مصری رضوان الله علیه در این باره می فرماید: هی النفس ان القت هواها تضاعت قواها و أعطت فعلها کل ذرّه اینست مقام و مرتبه نفس که اگر مخالفت هواهای او را کردی و با مشتبهات نفسانی به مبارزه و معارضه پرداختی غذای او رو به تزیاید رود تا جائی که بر تمام ذرات عالم وجود هیمنه و سیطره و استیلا خواهد یافت. این مرتبه برای پیامبران الهی و حضرات معصومین علیهم السلام و نیز برای اولیای الهی بدست خواهد آمد. و شرط زعامت و امامت و قیادت است، زیرا تا انسان از ذات و نفس خود عبور نکرده باشد و مراتب هواها و امیال نفسانی را حتی تا آخرین و عمیق ترین مراحل آن در نوردیده باشد مدرکات و امیال و بروزات و ظهورات او نمی تواند صد در صد الهی و ربوبی باشد و چه بسا آمیخته ای از هوا و نصیبی از عالم غیب باشد که این موقعیت برای اسوه و الگو قرار گرفتن مناسب نیست. بنابر این چنانچه در آیات الهی آمده است: «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ» و ما ایشان را پیشوایانی قرار دادیم که مردم و خلائق را با امر و اراده و مشیت ما بسوی تعالی و کمال هدایت کنند (نه از سر خود و بر اساس هوا و سلیقه شخصی خود) و به آنها انجام امور خیر و به پا داشتن نماز و پرداخت زکات را وحی نمودیم و ایشان کاملاً و صد در صد در مقام عبودیت و انقیاد تام برای ما بسر می بردند. بدین لحاظ اطلاق لفظ امام و ولی خدا در

لسان قرآن نسبت به بندگان خالص خدا به کسانی گفته می‌شود که این مرحله از عبور و گذراندن مرتبه خواست و اراده نفس را طی کرده باشند، بنابراین اگر شخص با رعایت ضوابط شرع به نحو اتمّ و انجام ریاضات شرعیّه و سیر و سلوک الی اللّه و مخالفت با هواهای نفسانی و امیال دنیوی و دوری جستن از ریاستها و تفوّق طلبی و ترس و انقیاد تامّ و اطاعت کامل از دستورات اولیای الهی بتواند از مراحل مختلفه عوالم نفس عبور نموده باشد، آن شخص به مقام و مرتبه ولایت الهی خواهد رسید و ولیّ کامل پروردگار خواهد شد، زیرا تحقّق این مرتبه در وجود چنین شخصی اعتباری نبوده و جنبه تکوینی و واقعی پیدا می‌کند و مانند سایر اعتبارات شرعیّه که وضع و رفع آن به دست شارع است نمی‌باشد. چنین شخصی قابلیت احراز عنوان امام را پیدا می‌کند خواه از جانب الهی به این منصب رسیده باشد یا نرسیده باشد و مأمور به هدایت شده باشد یا نشده باشد. در این فرض کلام او کلام امام علیه السّلام و فعل او فعل امام علیه السّلام می‌باشد با این تفاوت که نفس مطهر امام علیه السّلام بواسطه سعه کلی آن که تمام تعینات را در عالم وجود احصاء نموده است خداوند دو مسؤولیت و دو وظیفه به او محوّل کرده است: وظیفه و مسؤولیت اول: ارائه طریق و هدایت و ارشاد به سوی مرتبه تعالی از معرفت و کمال که همان شناخت حقیقی و شهودی ذات پروردگار است بواسطه بیان احکام و برنامه تربیت و تزکیه. وظیفه دوم امام علیه السّلام: ایصال و فعلیت بخشیدن به نفوس مستعدّه و بالقوه را به مراحل و مراتب متفاوت در سعادت و شقاوت که این مسؤولیت به فعل تکوینی و ولایت تکوینی امام علیه السّلام برمی‌گردد، اما ولی خدا دارای یک چنین مسؤولیت عظمی و عام الشمولی نمی‌باشد بلکه نسبت به حیطه و محدوده وظیفه‌اش در افراد معین قیام به این وظیفه و تکلیف می‌نماید و البته محدوده ارشاد و هدایت و نیز تربیت و تزکیه افراد بر حسب تشخیص نفس ولی خدا بواسطه ارتباط با مبدأ اعلی موسّع و مضیق خواهد شد.

## جواب سؤال دوم:

بحث خطا و اشتباه در فعل ولی خدا به کیفیت اراده و خواست او نسبت به مصالح و جریانات اطراف خویش برمی‌گردد. با توجه به مسائل گذشته در سؤال اول دیگر زمینه این پرسش منتفی خواهد شد زیرا خطاء در انسان ناشی از عدم علم به حقیقت حادثه و واقعه در

مسائل اجتماعی و شرعی و شخصی خواهد بود و در صورت انکشاف امور غیبیه و حقائق مخفیه از نفوس افراد عادی گرچه به مراتبی از علم رسیده باشند، دیگر جهل و ابهام در این امور معنی و مفهومی ندارد، بر این اساس ولی خدا نسبت به مطالب اجتماعی و دستورات تربیتی و اوامر و نواهی امکان اشتباه در او متنفی است و همینطور نسبت به مسائل احکام و مبادی شرع مقدس و اطلاع بر ملاکات احکام دارای قطع و یقین است و از این جهت بواسطه اشراب از حقیقت ولایت امام علیه السّلام هیچگونه خطا و اشتباهی در او متصور نخواهد بود، بخلاف افراد عادی از اهل علم و اجتهاد که تطرّق خطا در فتوا کاملاً محتمل بلکه واقع است و از اینجاست که اصل مسلمّ تخطئه در بحث کلام شیعی بوجود آمده است پس از وضوح این مطلب به این نکته اشاره می‌کنیم: ولی خدا در افعال عادی و ظاهری مانند غذا خوردن، حرکت کردن، امر و نهی به مسایل عادی و روز مره ممکن است دچار خطاء شود، زیرا بر اساس مصلحت و عنایتی که جهت حفظ حریم ولایت و امامت و احتمال تشبه و مماثلت او با امام علیه السّلام که ممکن است در برخی از افراد کم جنبه و نا آگاه بروز و ظهور کند، نفس خود را از مرتبه حضور علمی اشیاء به مرحله فعلیت آن در ذهن و فکر خارج نمی‌سازد و با همان ذهن و فکر عادی به انجام این امور اقدام می‌نماید، مثلاً در تألیف کتاب چه بسا غلط املائی و یا تاریخی و یا اعرابی و امثال آن مشاهده شود، یا در مسائلی که مربوط به تکالیف ظاهری است ممکن است در بعضی از موارد به همان تکلیف ظاهری رجوع به مدارک و مسانید اکتفا نماید در عین اینکه خود به حقیقت امر آگاه است، و این مسأله با حجیت ذاتی علم منافاتی ندارد، زیرا علمی که از روی طرق ظاهریه و مبانی عرفیه و عقلائیّه حاصل شود شرعاً منجز و مکلف است نه آن علمی که از طریق شهود و اتصال به مبدأ و حقیقت ولایت که آن حکم خاص خود را دارد مانند اطلاع اولیاء و معصومین بر مصائب و قضایائی که بر آنها وارد آمده است و خود از وقوع آن خبر داده‌اند. بنابراین هیچ گونه تعارضی بین کلام اولیای الهی و بین فرمایشات ائمه معصومین علیهم السّلام وجود ندارد و همه از یک سرچشمه نشأت می‌گیرد، بلی در قضایا و حوادث مختلف ممکن است کلمات و مضامین با حفظ اصل حقیقت و تغیر در مصادیق متفاوت باشد که البته باید چنین باشد.

**جواب سؤال سوم:**

در این موضوع از روایات و حکایات وارده درباره اصحاب ائمه علیهم السّلام می‌توان نسبت به بعضی از آنان چنین احتمالی را داد. از جمله از اصحاب رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم سلمان قطعاً حائز این مرتبه بوده است و تعبیری که از پیامبر درباره او شده است مبین این مطلب می‌باشد از جمله: سلمان بحر لاینزف، «سلمان دریائی است که هیچگاه به قعر آن نتوان رسید.» این تعبیر کاملاً بر یک عارف واصل منطبق است، زیرا عارف باللّه بواسطه وصول به ذات لایتناهی حضرت حق و اندکاک در آن موجب تجلّی اسم علیم در قلب خود شده است و از آنجا که سعه وجودی او در مرتبه ماهوی از بین رفته و به وجود اطلاقی و لایتناهی حق رسیده است دیگر حد و مرزی برای علم و قدرت و حیات او نمی‌باشد و لذا رسول خدا تعبیر فرمود: دریائی که به انتهاء نمی‌رسد. و یا درباره اویس و مقداد و میثم تمار و حبیب بن مظاهر اسدی این چنین مطالبی به چشم می‌خورد و از اصحاب ائمه متأخر علیهم السّلام می‌توان به جابر بن یزید جعفی، محمد بن مسلم و نیز چنانچه در کتب تراجم مذکور است بایزید بسطامی شاگرد مکتب امام صادق علیه السّلام و نیز معروف کرخی از شاگردان حضرت ثامن الحجج علیهم السّلام نام برد. تذکر این نکته ضروری است که بسیاری از این افراد در عین ارتباط با امام علیه السّلام از مرأی و منظر عامه مردم مختفی بودند و کسی آنها را نمی‌شناخته است و از حال آنها اطلاعی نداشته است چنانچه مرحوم ملا محمد تقی مجلسی رضوان الله علیه در رساله تشویق السالکین به این مسأله اشارت دارد. و همه آنها در تحت ولایت امام معصوم علیه السّلام مردم را بر حسب تشخیص تکلیف بسوی ولایت امام هدایت و ارشاد می‌نمودند.

### جواب سؤال چهارم:

این مسأله را حقیر در جلد دوم اسرار ملکوت بطور مبسوط و مشروح توضیح داده‌ام و اما مجملاً اینکه: برای شناخت انسان کامل و ولی خدا ابتدائاً باید کمال و ولایت برای جوینده و پوینده مشخص و تعریف شود و بداند که بطور کلی کمال انسان در چیست و انسان کامل به چه فردی اطلاق می‌شود؟ زیرا در این عرصه دیده می‌شود بسیاری از مکاتب و گروهها با طرح مطالب جاذب و امور غیر عادی و طبیعی و چه بسا انجام بعضی از کارهای فوق العاده و چشمگیر و اخبار از برخی حوادث، خود را به جای اولیای الهی و عرفاء کمّلین جا زده‌اند و مردم که از همه جا

بی‌خبر و بی‌اطلاع از معارف اصیل الهی می‌باشند آنان را افراد برجسته و فوق‌العاده به حساب آورده، به دور آنان اجتماع می‌کنند و بدین وسیله موجب از دست رفتن فرصتها و از بین رفتن عمر و سرمایه‌های وجودی پروردگار به بشر می‌شوند. باید در درجه اول شناخت که، ولایت و عرفان و توحید چیست و انسان کامل به چه مراتب و مراحل از معرفت می‌تواند دست پیدا کند، آنگاه با تحقیق در رفتار روز و شب، سفر و حضر، صحت و مرض، سختی و رخاء و انطباق کردار و گفتارش و نیز بیان مطالب و سطح و مرتبه سخنانش که در چه وادی و عرصه‌ای معمولاً به سخن می‌پردازد و آیا مطالبی را که بیان می‌کند از روی مطالعه و درس و بحث است یا از روی شهود و احساس قلبی. و بطور کلی شناخت یک ولی الهی با معیارهایی که ذکر شد باید همراه یک نوع اطمینان قلبی و سکونت خاطر باشد و این مسأله به صدق و صفای انسان و حریت در انتخاب فرد سالک باز می‌گردد، سالک چنانچه در نفس خود غل و غشی نداشته باشد و دل و ضمیر خود را بین خود و خدای خود صاف گردانده باشد و هیچ کلک و مرضی همراه با فحوص و بحث او نباشد، طبق روایت امام حسن عسگری علیه السلام، خداوند آن فردی که شایسته و صلاح ظرفیت اوست به او می‌نمایاند، و اگر در دل خود روزنه‌ها و جایگاههایی را برای نفس و انانیت و خواست خود باقی گذارده باشد، سعی او باطل و فحوص او بی‌نتیجه و اگر هم بر فرض دست او به ولی خدا رسید هیچ فائده و اثری بر آن مترتب نخواهد شد. از باب مثال نمونه‌ای را ذکر می‌کنم: قبل از انقلاب اسلامی ایران در زمان گذشته روزی فردی معمم و متشخص به مرحوم والد، رضوان الله علیه مراجعه می‌کند و از ایشان کسب تکلیف سلوکی و مقدمه موصله را می‌نماید. مرحوم والد پس از طی چند جلسه صحبت و تبیین مواضع و توضیح مراتب در جلسه آخر به او می‌فرماید: حال با توجه به مطالبی که در این جلسات گذشت تا چه حد شما حاضر و آماده‌اید که وجود خود و آثار وجودی و شئون خود را در راه سیر و سلوک و اطاعت از استاد و انقیاد در برابر دستورات قرار دهید؟ آن فرد معمم پس از لحظه‌ای تأمل عرض می‌کند: من نسبت به همه مطالب و دستورات و اطاعت از آنچه می‌فرمائید استعداد و آمادگی دارم فقط نسبت به فلان مطلب اگر اجازه بفرمائید به راه و روش خود باشم. مرحوم والد قدس الله سره می‌فرماید: اتفاقاً سؤال من برای همین مطلب بود. پس معلوم می‌شود شما آمادگی و تهیاً انقیاد و اطاعت را ندارید و آن جلسات خاتمه یافت. به نظر می‌رسد این مقاله تا حدودی پاسخ به سؤالات مذکوره را داده باشد

البته سعی شده است که تا حد ممکن عبارات ساده و قابل فهم برای عموم بوده از ذکر اصطلاحات و تعابیر غامض صرف نظر شده است، إن شاء الله در آینده توضیح بیشتر و جامع تری ارائه خواهد شد. إن شاء الله موفق و مرضی المرام باشید.

سید محمد محسن حسینی طهرانی